

کتابخانه ملی
۱۹۴۴

این کتاب استطابیت

مجموعه مشتمل بر ده رساله مختصر در حقیقت و سبب
یعنی

هفت باب با یاسیدنا

مطلوب المؤمنین

بسی اقل العباد

ایو الف

در مطبع مظفری مقیم بندر ممبئی
بتاریخ ۱۳۵۲ هجری قمری مطابق ۱۳۳۱ شمسی طبع رسیده

بسم الله الرحمن الرحيم

و سپاه

اما بعد این مجوعه مشتمل است بر دو رساله مختصر که تخمین
هفت صد سال قبل تصنیف شده و تا بحال بزبور طبع نریده
اول کتاب هفت باب باب یاسیدنا این
رساله اگر چه باسم بابا سیدنا یعنی حضرت حسن بن الصباح قدس
الله سره نسبت دارد ولیکن از تصنیفات آن بزرگوار نیست
و اگر چه مصنف حقیقش نام خود شش را ذکر نکرده ولی
کتاب مذکور است که تاریخ تصنیفش سنه ۱۲۱ هجرت شای
یعنی حبشانی است که مطابق سنه ۵۹۷ یا ۵۹۶ هجری
نویسنده سنه ۱۱۹۹ یا ۱۲۰۰ سیعی است و وفات بابا سیدنا

در ربیع الآخر سنه هجری بود و از اینجا معلوم میشود که کتاب هفت
باب تقریباً هشتاد سال بعد از وفاتش نوشته شد ظاهر سبب تسمیه
این کتاب هفت باب بابا سیدنا آن بود که در ضمن او بعضی از اقوال و احکام
آن بزرگوار منقول است ثانی کتاب مطلوب المؤمنین
از تصنیفات علامه خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که مصنف کتاب اصلاً
ناصری و کتابهای دیگر مشهور است و تاریخ ۱۸ ذی الحجه سنه ۷۲۳ هجری
بعد از وفات یافت و در تاریخ مذکور است که خواجه طوسی در اواخر حال
در خدمت محقق یعنی نائب الحکومه در قاضی حجتان بود و چند کتاب
در حقیقت مذهب فرقه ناجیه اسمیه تصنیف نمود مثلاً کتاب روضه
التسلیم و غیره و کتاب اخلاق ناصری هم باسم محقق مذکور که تالیف
ناصر الدین عبد الرحیم بن ابی منصور بود تصنیف شد و بعد از مدتی خواجه
طوسی بخدمت مولانا زکریا الدین خورشاه به الکوت آمد و وقتی که
هولاکو خان قلعه جات اسمیه را محاصره نمود و ضبط کرد و خواجه طوسی
انظار مذهب اثناعشری نمود و در خدمت هولاکو آمد و حقیقت حال بنویس
معلوم نیست ولی امکان دارد که نصیر الدین طوسی اصلاً و تولد اسمیه بود
ولیکن چون قضای بی الطینان کارش را تنگ آورد و ناچار بطریق کتب
و تفرقه میشد مردم از مذهب آبا و اجداد تبرأ نمود و الله اعلم

هفت باب بابا سیدنا

بسم الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات چند تحریر افتاد و در سنی طلب آنکه غرض از گفتن این دیوان مبارک حمد و شمای مولانا جل فرستاده است و الا این گسترین بند کماز چه حد بوده است از گفتن این کلمات چندیکه تشریف است بهمان غرض است تا خوانندگان و خوف یا بند از این هفت باب و از فائده بی نصیب نباشند ان شاء الله تعالی

فدرست هفت باب این است باب اول در سنی آنکه خلق و بهم پنداشت خود را بجهای میدارند باب دوم در سنی آنکه غرض از بصورت خاص خود درین عالم ظهوری دارد که مردم را بدین صورت عزیز کرده است باب سیم در سنی آنکه در دوزخ کماز مبارک کیست و در کجا نشیند و چه نام دارد باب چهارم در سنی باز نمودن عالم جهانی و چگونه آن باب پنجم در سنی باز نمودن عالم روحانی و صفت

اهل تعاضد و اهل ترتیب و اهل وحدت باب ششم در سنی نظم کردن این دیوان و حمد و شمای خداوند مذکور السجود و تسبیح غرض کلی خود این باب است باب هفتم در سنی تاریخ و چگونه احوال آن و الله اعلم

باب اول در سنی آنکه خلق و بهم خیال و پنداشت خود را بجهای میدارند و در هر روی زمین از گذشته قاضیان که محققان روزگار اند و خدا شناسی که اهل دین است و بهم خویشستن را پیشوای خود کرده اند و میباید و مقتدای خویشستن کرده اند و بر سر آن مناظره میکنند و کینه و تعصب بیورزند چنانچه بعضی بندش نسبت میکنند و گویند خدای سرزده و کوش و چشم ندارد و زبان ندارد و دست و پا و غیر هم ندارد و یکت یکت از بنها بر می شمارند که فلان ندارد و بعضی میگویند ندارد و ازین همه منزله است آنکه چنین خدا شناس با شدند اینها از جهل باطلان با شدند و بعضی دیگر بصفت با شدند که گویند بر آسمان است یا بر عرضش یا بر فرش است یا چنین یا چنان است ایشان از جهل متعصبان با شدند و حال از آن کرده پیشین باید پرسید که یکت مرد و یکی در اصفهان یا یکی از ایشان مناظره میداشت و طرف مقابل او در خدائش با تعطیل میکرد و میگفت که خدا فلان بعد ندارد و آن مرد و یکی اصفهانی

در جواب میگوید که ای مسلمان این که تو میگوئی خسریزه و اندیشه اند
 پیا شد نه خدای باشد خداوند را از فضل باید دید و هر دو کرده این
 مقرر اند که عقل و فهم خیال و فکر و اندیشه و پنداشت خود حلق هر چه
 از حلق زاید خدا را ثواب شناخت و بجدای نرسند و میدانند
 که هیچ پشواهی دیگر نیست الا و حتم و پنداشت خود حلق که در قرآن
 فرموده که تولى يقولون الظالمون علواً كبيراً و بقول خویشتر
 خدا ناسناس باشد و به نزدیک همه آدمیان روشن است که خدا
 ناسناس کافر است و جای کافر در دوزخ است پس حکم این
 مقدمات از گذشته ازین جماعت محقق سائرین کافران و دوزخیان
 و بعدیک روزی مراد قرصین با مروی مجاهد میرفت و در آن
 نزدیک شخصی بود که در سبکب جماعت قائم در آمده بود و در باب بهشت
 و جان خداوند سخن میگفت من غشمت بآن مرد درست صحبت داشتم
 که این بهشت و جان که تو میگوئی با ستم است و فهم هیچ نباشد
 مرد روشن دلی بود زود دریافت جواب گفت چنین است
 و بعد من گفتم جای که در بهشت نیست نزد خدا نیست آن مرد چون
 این سخن بشنود یک ساعت بر تعجب در سن نگاه کرد و سپس

چشم خود را بر آب کرد و برفت و هیچ سخن نگفت و بعد از یک
 هفته باز آمد و بر دست مولانا پیشش من از قائمیان کردید و گفت
 اگر این دین بر حق نیستی بر دست چون تویی این سخن نه را ندی
 و در خدا پرستی روی به جسم از اجسام گفته مثلاً بآسمان
 یا خورشید و ماه و کواکب یا با تشخانه از خانه های عالم چنانکه معروفت
 و مشهور است آن را میان خود و خدا واسطه سازند و چنان پندارند
 که بآن قبله بجا خواهند رسید از این جهت میفرماید اَوْ تَقُولُ
 كَلَّا لَقَدْ أَفْلَحَ سَبِيلُهُ ادر این حال فرومندان باید که
 درین سنی تفکر و تأمل بکنند کسی را در خدا شناسی که اصل دین است
 و فهم پنداشت را بر باشد و در خدا پرستی که فروع دین است شک
 و داور درخت و غیره را هم بواسطه قبله سازند چون خداوند برسد
 یا چه طور خدا را توان شناخت حضرت مولانا بدور دارو از جمله بندگان
 خود به ستم و کرم وجوده تا این جماعت ناجیه که قائمیان اند و محققان
 وقت اند دست در دامن خداوند زمان خویشتر زده اند تا قائم القیامه
 که علی ذکره السجود و التسبیح جاودان نابی اند و حال در باب دوم
 عتو و علا تو فسیق و بد جزوی گفته خواهد شد انشاء الله تعالی

باب دوم در معنی و بیان آنکه عز و علا بصورت خدایت

ابد الابدین بدین عالم ظهوری دارد که مردم را بدان صورت عزیز کرده است و
بهذا نسبیا و اولیا اشرار بر دی کرده اند که عز و علا در میان جنس بشر
مردی باشد این صورت خاص اوست چنانکه در کلام میفرماید إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَةٍ وَ در جای دیگر فرموده
كَرَّمَ اللَّهُ خَلْقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَةِ الرَّحْمَنِ وَ دیگر در سبیل آنست
که عز و علا را محققان مولانا خوانند و اشرار بر دی کنند و این نام را
اسم اعظم خدای دانند چنانچه نص قرآن بدرستی این سخن گواه است
بزرگان مبارک حضرت رسول وار شده که میفرماید رَبَّنَا فَكَعْظِلْنَا بِمَا
طَافَ لَنَا بِهِ وَ اغْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا إِنَّتَ مَوْلَانَا
فَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و در جای دیگر فرموده قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا
الْأَسَاطِبُ إِنَّ اللَّهَ لَنَا هُوَ الْغَالِبُ دیگر فرموده ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ

در قرآن آیاتی که نام مولانا در او است بسیار است که باز باید

له آیه ۳۰ از سوره آل عمران (III) که این عبارت در قرآن موجود نیست که اینهم در قرآن نیست

له آیه آخر (۲۸۹) از سوره البقره (II) که آیه ۵۱ از سوره التوبه (IX)

له آیه ۱۲ از سوره محمد (XLVII)

طلبید و هزار یک نام خداوندی و تود و نه نام معروف و مشهور است
که نام حضرت مولانا نام خداوند تبارک و تعالی است مولانا یعنی
خداوند ما و دیگر آنکه مولانا را امام خوانده اند در قرآن میفرماید يَوْمَ
نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمامِهِمْ وَ دیگر فرموده وَ كُلُّ شَيْءٍ اَنْصَبْنَا
فِي اِمامٍ مَّيِّمٍ و نام امام هم در قرآن بسیار است که دلیل میکند
که نام امام هم نام خداست و در حدیث هم حضرت رسول میفرماید لَوْ
خَلَقَتِ الْاَرْضُ مِنْ اِمامٍ سَاعَةً لَمَاتِ بِاَهْلِهَا و در جای دیگر
فرموده مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مَيِّتَةً
جَاهِلِيَةً وَ لَ الْجَاهِلُ فِي النَّاسِ یعنی اگر امام زمان ساعی نباشد
هر آینه جهل و ابل جهل را وجودی نباشد و در حدیث دیگر
فرموده اند که هر که میرد و امام زمان خود را ندانسته باشد مرک او مرک
جاهلان باشد و جای جاهلان آتش و زرخ است اگر نام امام نام خدا
تعالی نبودی چسبیده که میرد و امام زمان خود را ندانسته و در زرخ رو
وقتی که شخصی از مولانا زین السایدین پرسید که معرفت
خداوند تعالی چیست جواب فرمودند که قول امام علیه السلام معرفت
الله بمعرفته امام زمان هم آلهی حجب علیه الطاعة و در عوام هم

له آیه ۷۳ از سوره الاسری (XVII) که آیه ۱۱ از سوره یسین (XXVI)

معروف است که امام نام خداوند است که در هزار و یک نام خدا
 نود و نه نام عشر و عا بیاید و انست و مؤمن و موقن و محقق
 هم نام خداوند تعالی است که خوب معروف است و شرح حاجت است
 و نقل است در میان عا که پیغمبر علیه السلام فرمودند که
 در عرفات خدای را دیدم که بالای شتری نشسته بود و قطیفه میزدی
 بر سر انداخته و سائر همه اشارت بردی کرده اند و اشارت بدو
 داده اند چنانچه آدم و امتش را صایبه خوانند و گویند ملک
 شولیم بقیامت بیاید و حکم بکند و اسم را الهی که در دوز شریت
 انبیاء پوشیده داشته بودند آشکارا کند و مولانا را در عهد دور
 سوم ملک شولیم خوانند و آن همه گفت و حکایت ابلیس در دوز
 ملک شولیم بوده است.

و در عهد حضرت نوح اسم مبارکش را ملک یزداق
 خوانده اند و امتش را بر اسمیمه گویند و آن حکایتی طوفان
 و درخواست نوح تا امتش غرق نشود با ملک یزداق رفته است
 که میفرماید رَبِّكَ لَا تَنْزِلْ عَلٰی الْكَافِرِينَ يَكْفُرُونَ و اما
 نوح مستجاب کرده بفرمود تا دوز شریت آشکارا کند تا همه را بداند

له آیه ۲۷ از سوره نوح (LXXI)

ظاهر شریت غرق کنند و آنرا بنام بیست و نه غرق شدند الا
 ماشاء الله پس از اهل شریت و قیامت با نوح در آن کشتی
 نجات نماندند همچنانکه امر و زامت نوح میگویند که ملک یزداق
 بقیامت باز آید و حکم قیامت را او بکند و اهل دوزخ را بدوز
 و اهل بهشت را به بهشت بفرستد

و در عهد حضرت ابراهیم علیه السلام مولانا را ملک
 السلام خوانده اند و آن حکایتی حضرت ابراهیم و خنقیق
 و رفتن در آتش با ملک السلام رفته است

و در دوز حضرت موسی علیه السلام مولانا را ذوالقرنین
 گفته اند و آن نوری که حضرت موسی در آن شب بر آن درخت
 دیده است تا وایل تا یکی آن شب ظاهر شریت است و باطن
 طریقت تا وایل درخت شخص مرد است و نور و رحمت و وحدت
 و یکانگی مولانا است و بعضی روایت است که حکایت حضرت موسی
 در آن شب با مولانا ذوالقرنین بود و مولانا را بدید و حکایت طورینا
 و خضر و آب حیات و آن همه حکایتها با مولانا ذوالقرنین بوده است
 و اامت موسی را جو دان خوانند و دجالش را فرعون و موسی را
 مولانا شنبه خوانده اند و حکم قیامت را شنبه گویند آسمان و

زمین از جا بشود و حکم قیامت از جا نشود یعنی شریعت و عکسش صاحب شریعتان کرده اند از جا خواهد شد و قائم قیامت و عکسش از جا نشود و رسم موسی و آتشش مولانا را مسیحا گویند و میگویند سیاق قیامت بیاید و حق را از باطل جدا کند و جمله خلق را بر انگیزد و حکم بر راستی کند و هر کس را بحق خویش تن برساند

و در دور عیسی مولانا را معده خوانند با پاسینه ناما قدس سره فرموده است که حضرت عیسی خواسته بود که مولانا معده را ببینند که داشته اند از این جهت آتشش را ترسا خوانده اند و در عهد حضرت عیسی و قبل بسیار بود که اطاعت امر و فرمان او نکرده اند و حضرت عیسی میگوید که من پسر یکانه خدایم اگر چنین است پس باید که پدر او مردی باشد و گوید من قیامت باز آیم و کار پدر خود را آشکار کنم و گوید در قیامت چه کار با خود همسم کرد یعنی مولانا قائم القیامت را بختلقت نمایم و قوم او را یعنی امت او را ترسایان گویند و ایشان گویند آنچه حضرت عیسی در دور شریعت بجز وی بگردانی مرده رانده کرد چون بدور قیامت پایدگی نبیند یعنی جمله خلق را زنده کرد و از حکم قیامت را تمام با ختم رساند و یاد پدر خود باشد و مسلمانان هم برین مطلب خود مشتبه اند و گویند که

حضرت عیسی در دور قیامت خود ظهور خواهد کرد و چهل سال پا و شاهی کند و در میان خلق بر راستی حکم خواهد کرد چنانچه کرک و میشش با هم آب بخورند یعنی حق و باطل و ظاهر و باطن همه دو یکی گردند

و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که امتان من بعد از وفات من بهشت و دوزخ و سزا و عقاب و سزا و عقاب است و دو عالم است و دوزخی و یکی ناجی و رستگار از آن جداستی گوید که بزرگان ما میگویند از میان خلق چهار هزار مرد برگزیده ایم و از چهار هزار چهار صد و از چهار صد چهل و از چهل چهار و از چهار یکی و گوید آن یکی قطب است و این جهان برای او بر پا است که یک لحظه جهان بی او نباشد و عالم را بی او وجودی نباشد بماند و شیعیان مولانا را قائم القیامت گویند بعضی بگویند السلام نام برند و بعضی محمد مهدی نیز گویند و بعضی گویند محمد بن حسن عسکری از غار بیرون خواهد آمد و بعضی بر محمد صغیر سبندند که اوست و بعضی گویند حسن و زین العابدین است هر کس برای قیاس خود چیزی میگوید و قاضیان که محققان روزگار اند مولانا را قائم القیامت گویند و مولانا ملک السلام را امام مستقر

۱۳ خداوند زمان میگویند، مقصود یکت کس است،
و مردم هند وستان که ایشانرا هندوین مند و بت بازند
یکی را نام نارن خوانند و یکی را سائین گویند؛
اما محققان روزگار یقین کرده اند و گویند فلان کس است
از آنجا که درت خسلق و ضعف بندگی در میان جماعت محققان
است، اشارت بر دی کرده اند که این مرد موعود است، بعضی گویند
مستور و غائب است و ازین سبب است که میان این دو طایفه
عداوت است بحول و قوت مولانا علی ذکریه التمجید و التنبیخ
آنچه درین معنی توفیق یابد در باب سیوم گفته شود این شاء الله تعالی
باب سیوم در سنی آنکه درین دوران شخص
نیت و در کجانشیند و چه نام دارد؛
و در میان عامه و خاصه معروف است که پیغمبر اشارت
قائم القیامه بمولانا علی ابن ابی طالب کرده است چون از حضرت
رسول پرسیدند که قائم القیامه چه کس باشد فرمودند مثل نبی
علی ابن ابی طالب، چون جای دیگر هم از وی پرسیدند فرمودند
هُوَ خَصِيْتُ خَاصِصِ النَّعْلِ چون باز دیدند که حضرت مولانا
صلوات الله علیه تعلین خویش را برهم نهاده بود و راست

۱۵ میگرد، و دعای پیغمبر در روز غدیر خضم و آیتهای قرآن
که در حق او وارد شده است بیان فرمودند مشهور است که روزی شکسته
علیه اللعنة یعنی آن سکت ملعون که بیان مبارک مولانا علی را
کرفته بود و به بیعت اولی میرد و سلسله کش ای فلان آن کسیت
که تو در حق او حق میکنی و آنخون بدین ذیلی اشش میری و فلان
را طاقت نماند و گفت که این شخص را که تو بدین ذیلی اشش میری
اگر نخواهد که این را بر آن زند و آن را برین میستواند، اشارت بر زمین
و آسمان کرد و در آن وقت حضرت مولانا در وی کمریت و فرمود
نه هر چه بداند بگویند.

و مطلب دیگر لیکت زون عبد الله سببا بخدا علی مولانا
علی مشهور است که مولانا علی فرمودند تا آتش آوردند و ایشان را
فرمودند ازین کشتن بر گردید و اگر نه همه را بسوزانم ایشان گفته اند
چه ازین مطلب بهتر که ذات ما همه قوی این دنی که در میان ماحل
است یکی شود چون همه تو بوده و تو خواهی بود بسوزان، پس فرمودند
تا آتش در روی ایشان مالیدند تا با ضافه چشم خلق نبوده
آنکه روز دیگر ایشان را در بازار بصره دیدند که نان بخنجر برند و این
مطلب بخندمت مولانا عرض کردند؛

مولانا و فضل مبارک میفرماید که هر کس که چنین کند
بسیار باشد که در خون خود تصرف کند و هر کس که در خون خود تصرف
کند از ملعونی آن کس باشد

و دیگر عبد الله عباس روایت میکند که عمیقیت این
بش علی ابن ابی طالب آنکه میگوید که من روی خدایم و من پسروی
خدایم و من افراشتم ام آسمان را و من گسترانیدم زمین را
و از این سمت سخنان بسیار است و آنکه میگوید که من دست
خدایم و دست در آتش گم و بنده گان خویش را از آتش بیرون
آوردم و دشمنان را در آتش بگذارم پس آتش را بگویم اینها
مرا و آنها ترا

و آنکه حضرت پیغمبر علیه السلام میفرماید که قاسم
و ابجد کیمت گویند علی ابن ابی طالب است و در جای دیگر
فرموده مسنی او این است که در روز قیامت هر چند ملائکه و جن
و انس جمع شوند و نخواهند که علم قیامت را بردارند خواهند
برداشت و در آن وقت علی ابن ابی طالب پیاید و علم قیامت
بردارد و از این نوع دلیل بسیار است که مولانا قائم العیادت
خواهند بود

و بالای همه امانان مولانا علی است و دوست که او را میباید
و سعادت و نهایت و بدایت ندارد و آقا یا ضابطه خلق گاهی
پرس می نمایند و گاهی بسیار و گاهی پیرو و قوی و گاهی در شک
مادر و قوی کودک و قوی پادشاه و گاهی گدا و قوی غنی و قوی فقیر
و گاهی مال دار و قوی در ویش و قوی فقیر و قوی غنی و قوی بیگم
این همه بحسب خلق چنین می نمایند تا خلق را بوی خودی بماند و بگویم
امام زمان امروزه فرموده اند و پیش از این بنده سال چنین مردی
بوده اکنون هم باید او باشد و است و خواهد بود و این همه بحسب
زمان چنین نماید و بحسب مکان و قوی در مشرق و قوی در مغرب
و قوی در جنوب و قوی در شمال گاهی درین شهر و قوی در آن شهر
این همه یکت مرد است که خلق می چسبند و اکنون مولانا علی در
خطبه میفرماید که در عصر سیرتم و در شوق را بگویم و خودم کرد و افتم
یعنی کردن کسان را کردن برقم و بعد از آن بیقراری و یار و یار
روم چون بنواهی آن برسم که بسیار است کم و در غستان از
بج برکنم و این خواست خود و عطا در این بوده است یعنی در آن
دیار ظهور کنم و آن دیار را سلم کنم و مردم آن نواهی را بطلان است
و عبادت خویش در آورم و از آنجا بیزارای دیار بندگان رکنم

و در فصل مبارک می فرماید که مردی از مولانا پرسید
 که شما باز خواهید آمد و این کارها را خواهی کرد، چون آن مرد زبان
 نبود بر مولانا یعنی جاہل بود مولانا حرف او را کرد و شنید و تنی درین
 آورد و مولانا او را بکشت من نیسایم کی از فرزندان من بیاید این
 کار با بکشد چنان باشد که من کرده باشم تا آنکه مولانا لکزه
 استلام مصدی از کنه مغرب ظهور کرد و بصر آمد و منبر خجاده
 و دمشق را بگرفت و کردن کشتان را کردن بشکست و مولانا
 مصطفی نزار لکزه استجود و استیج با فرزندان شان سلطنت
 و پادشاهی در مصر ظهور داشت چنانکه عز و علا در خطبه منبر موده است
 که پیغمبر میگوید در روز قیامت چشمه آفتاب تخت از مغرب برخواست
 آمد و میان آسمان رسد و از آنجا باز کرده و در مغرب فرو شود
 و از مشرق برآید و هر چاشیکه ذکر خورشید قیامت برسد این عبارت
 باشد آن بود که مولانا از مغرب ظهور کرد و همه جا را گرفت بکشتان
 بغداد که میان عالم است تحت تصرف خویش در آورده و بعد
 آن بموجب تقاضای وقت باز در مغرب مستور شد

و پیش از این باب آمده که مولانا علی
 نخواهند بود و در حبل فضل مبارک بر معانی این مقدم است

و در خطبه میفرماید که مثل ما با امان است عشر اول دلیل است
 بر اوصیا چنانکه از مولانا علی تا تقی احمد امان را اوصی خوانند ازین
 سبب مولانا امام محمد باقر علیه السلام فرمود به جابر جعفی که از تو
 دسی اوصیا اند عشر ثانی دلیل است بر امان که شخص و مدت
 را از یازدهم تا بیستم امام خوانند از مولانا مصدی که یازدهم امام
 بود تا مولانا نزار که نوزدهم یا بیستم امام بود و عشر آخرین دلیل است
 بر قائمان و از میت و یکم تا خداوند مولانا علی ذکره الوجود و التبیح
 تا سی امام شخص و مدت را هم امام خوانند

و عبارت خطبه مبارک باز باید دیدن اکنون چون مولانا علی
 میفرماید که در مصر منبر بنم خجاده و دمشق را بگیرم بگرفت و بعد از
 آن بدیلان بروم برفت اما چشم بیاید داشت که خود را نبینند
 و تا او را بتواند دید و سخن عسره و علا خلاف نیست دیگر چون صوره
 قیامت بدو کثرت دهند از دیلمان و سیدند دعوت قیامت که خود
 دوزخ است هم از آنجا بدرخشید و چشمه خورشید که جای دیگر چون تو
 بود هم آنجا باشد و در هیچ شهر روشنائی پنهان نشده است
 این چنان باشد که کسی کوید چشمه خورشید فلک در زمین است
 و از کل خویش گسسته این سخن محال باشد و هیچ خردمند

قبول نکنند چون بحکم ظاهر نور از نور رشید فلک که جسم از اجسام است گسسته و جدا محال باشد و بحکم قیامت نور خورشید که دعوت مبارک اوست گسسته و جدا محال باشد بلکه از جمله محالات است و این محال جزوی مجازی باشد و آن محال کلی حقیقی است و دیگر آنکه حکم شریعت مشترک است میان خدا و خلق و حکم قیامت بخدای عسکر و جل خاص است و خلق را بخدائی از کون قیامت شریکی نرسد بلکه خود را از آن کون نشان و وجود نیست پس محال باشد که در دو دور شریعت در بیشتر اوقات مستوفی باشد و در دو دور قیامت آشکارا و حاکم میان اولین و آخرین است

دیکر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده **الْقُرْآنُ وَبَابُ الْجَنَّةِ** یعنی قرءین درسی باشد از در بای بهشت چون قرءین درگاه و دیلمان باشد پس واجب است که دیلمان بهشت باشد مطلب همه خلق عالم بر این معتقدند که خداوند تعالی بندگان در بهشت برود و بدان راجد و زخ اندازد پس محال باشد که حضرت مولانا بیکان را در بهشت بگذارد و میان بدان در دوزخ رود و در گوشه پنهان شود **اللَّهُمَّ عَذَابَنَا مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ** بلکه خود گفت اند که خدا را بهشتیان در بهشت بینند

و در دوزخیان در دوزخ

و دیگر دلیل آنکه دو ر قیامت که پیش از آدم بود تا به این دم باقیست که در او ایم اگر چه قیامت همیشه باقیست باضافه شریعت گردیده است همه بندگان اشارت به حجت اکبر کرده اند و باز بشارت داده اند و گفته اند حجت و قائم بدان محصل باشند که او صیاد اولیا و انبیا و اولوالعزم با جمیع مؤمنان بر این معتقدند

حضرت بابا سیدنا حسن صلیح قدس سره در ترقاعه حجت اکبر قائم قیامت بود و عیسی و دو ر قیامت که کار پدید آید آنکه سیدنا قدس سره میفرماید که چون قائم ظهور کند شتری قربانی کند و عسک سرخ بیرون آورد آن وقت مولانا که شکنا خراب کند و پرده تعقیه که در شریعت باشد بردارد و متشدد عالم نیستی و هستی نباشد و همه اصحاب قائمش بحکم ظاهر و این همه بشارت در خداوند علی و ذکره السجود و التسلیم بدیدم و آنکه سیدنا حسن حمید را پیغام بر بعلی ذکره السلام بخدمت و بندگی فرستد و از او آمرزشش خواهد دیگر فضل و خداوند به حسین عبدالمکمل بیاید خواند تا این حال معلوم شود

و خود مختار تقیة که حضرت مولانا از دوقریاست بر دل خلق
نهاده بود که ام خلق را از هر چه و یا برای آن باشد که مظهر الهی
بشکند و حکم شریعت بر دارد و اگر نیست خواهد که چنین کند بیا
اندیشیدن که خود کار از پیش قرآن بردارد و شکل است الا
که مولانا عسکر و علا سیاید و بردارد و باید و حکم تقیة که خود
کرده بود و حکم شریعت که خود میفراوده بود بر داشت و جسم
خداوند میفرماید که من گفته بودم و عهد کرده بودم که بطولت
پروة تقیة از روی کار برداشتم و بعد وفا کردم

نه در آخر فضل قاضی سود خداوند علی ذکره السلام
حدود دین را بر می شمارد و میفرماید که من فلان نیستم در جواب
میگویند اگر پیغمبری بجزه بنمای میفرماید خدا میکند و نه کرده است
که سبب عذاب خلق میشود باز گفته اگر حجت خدائی حجت بنمای
گویند خدا میکند و خود نه کرده است من حجت خدا باشم و سبب
عدم خلق در جمله حدود می شمارد که فلان و فلان نیستم
و نه میگویند که قائم القیامة و خداوند جمله موجودات و کائنات نیستم
و دیگر فضل با میر حیدر سود میفرماید که حدیث فرزند
و همین تصور میسباید داشت که او قائم مقام و قاضی دین من

و این ستری است که نمایند

و ولادت پاک خداوند حسن تقدس اسماء بحکم ظاهر
بعد از چندین وقت و سال بوده است و در آن فصل تازی
که خداوند ذکره السلام فرموده است که اِنِّی وَسَّعْتُ عَلَیْکَ
الزَّمَانَ وَ الْمَکَانَ ستر حال خدایتن جزوی میفرماید بعد از آن
خداوند محمد تقدس اسماء بعد از خداوند حسن جل شانه و
باخر حال شرح خداوند حسن بگیر من الا بتداو الی الانتهای
میفرماید که ابتدا و انتهای ابوی اوست در این باب منکری با
کرد و حضرت ما تقدس میفرماید که آخر ستیدنا خلق را ابوی
که دعوت کرده است نه آخر ابوی مولانا ذکره السلام دعوت
کرده است مولانا از آن روی بود که گفته کُلُّ شَیْءٍ بِهَآئِلِکَ الْاِ
وَجْهَکَ آن دست خدای بود که فرموده یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْکُمْ
منم و دست من است و دیگر جایی فرموده که جَسَبِ اللّٰهُ فَرْقَمَ
و پهلوی من است و در جمله آن روز بتازی گفته است و در این
فضل بفارسی فرموده است که وجود حنقلی چون دعوی خدائی کند

۱۰ آیه ۸ از سوره القصص (xxviii) ۱۱ آیه ۱۰ از سوره النع (xlii)

۱۲ آیه ۶ از سوره الزمر (xxxix)

و دیگر

و دیگر خلق را بجهنمی رساند و اگر با کسی که او خود این مرتبه را ندارد
و دعوی بی مبنی می کند و میگوید که من حجت قائمم و اوست و دعوی
تو بر حق نباشد بر حق کسی باشد که او همیشه موجود است و داری
هر دو عالم است

و سخنان باضافات هر کونه می گوید تا سبب وجود آن کون
باشد مثلاً با اهل تضاد گوید که سبب وجود آن کون باشد
بر اهل ترتیب چنان گوید که سبب وجود آن کون باشد و با
اهل وحدت چنان گوید که سبب وجود آن کون باشد و خلق را
از که درت بر ماند و اهل وحدت را به یکا کنی خود رسا

مولانا ذکره السلام میفرماید انا عبد لله عبيد الله
واخوانه رسول مبینی من یکی از بندگان خداوند هستم و برادر
آن حضرت رسول خدایم و باز فرموده اند که اگر خداوند در چنین
شناسند کفر دیگر بالای او نباشد و مولانا را در سیم
باید بگویند که فصول بر مقادیر مختل گفته اند فی الجمله از این
نوع دلیس بر خداوندی مولانا علی ذکره السلام بسیار است
اما این قدر در خود رسد را کفایت است بطول نه انجماد بعد
این چهار باب دیگر است و هر جا بگفتای در آن باب

در آید در این باب دلیس باید گرفت و شعر باید تاویل باید خوا
تا نظر رحمت خداوند عالم توضیح ارزانی دارد و بمنت ته و کرمه
و هو حسبنا مولا و السلام

باب چهارم در باز نمودن عالم جهانی و پیکر
آن چنین که این عالم از مرکز خاک تا اوج فلک الافلاک
یک شخص است و یک قوت نورانی استاده است تا یک
صورت متفاوت است و می نماید مثلاً همان قوت که در آسمان
حرکت میکند در زمین هم همان قوت است که ساکن می نماید
اما بحکم صورت که تقدیر آسمان نهاده اند و در آفرینش آسمان
صورت حرکت دارد و زمین ساکن است و همان قوت که در
آفتاب و ماه و کواکب می نماید همان قوت در شنب سیاه
و ظلمت است اما دیدن لازم است و جمل مقابلات را هم قیاس
می باید کرد پس گویند چنین نور الهی نخست از افلاک بود
کواکب بر زمین میستاید و از مرکز زمین می بر آید

و آسمانها را آبا خوانند و چهار طبایع اتمات گویند
و معاون دنیاات و حیوانات را موابید گفته اند و ایشانند
پدر اند در زمین و بر روی زمین چون حیوانات از مورچه تا به مردم

س طائفه حیوان است پس آن تحت نور الهی هر چه در آید
 امتعات و بواسطه الطاف زنده است و شخص مردم مستجمع
 میگرداند و باین صورت خاص بحدائی میرساند پس بیکم اضاف
 مردم عالم پراکنده است عالم حیوانی و عالم روحانی بکلمه حقیقت
 هر دو عالم پراکنده است و مردم مستجمع اند ازین سبب است
 که عالم را انسان بگویند و مردم را انسان صغیر خوانند و
 از روی حقیقت عالم را انسان صغیر و مردم را انسان کبیر گویند
 پس عالم است که حج تفصیل مردم است و مردم است که تفصیل
 جمع عالم است و عالم پراکنده چون جمع شود زنده کی مردش
 خوانند و مردم زنده چون بپزند و پراکنده شوند آن وقت
 عالم پراکنده اشش گویند **اللَّهُ الْحَقُّ وَ تَبَارَكَ اللَّهُ ذِي**
الْعَالَمِينَ در باب پنجم صفت عالم روحانی را با بنجام غلام
 رسانید و حیوانی در اینجا تمام شود و روح و جسم با هم دیگر
 تمام و بکمال اند و گشته از هم دیگر نیستند پیوسته و بیج در
 پیچ اند مولانا توسلیق بدو و عاقبت بخیر بگرداند و هو حسبنا الله

۲۵

باب پنجم

در باز نمودن عالم روحانی و صفت

اهل

اهل تضاد و اهل ترتیب و اهل وحدت

بناید و انست که عالم حیوانی و روحانی با هم کامل اند و گشته
 از هم نیستند که مولانا میفرماید که تن و جان بهم تن است و جان
 و تن بهم جان و معقول و محسوس بهم معقول اند و محسوس و
 معقول بهم محسوس و حقیقت بهم حقیقت است مثلاً جان را
 بحیثم اضافی پسنی تن باشد و تن را بحیثم حقیقت یعنی جان
 باشد و اگر مرد و وحدت خداوند را بحیثم اضافی بیند کثرت خلقت
 دیده باشد و اگر کثرت خلق را بحیثم حقیقت بیند وحدت
 خداوند را دیده باشد و در جمله مقابلات همچنین باید دانست
 که هر که حقیقت را بجای خویشستن دارد از دهم و خیالات و نیار
 شد و از رنج عظیم بر آساید که با با سیدنا قدس الله روحه
 میفرماید که هر که را بر این دو کون الفتی است باید از همه رنجها برآید
 و مولانا علی ذکرة السلام میفرماید که هر که او مرد حقیقت است ۲۷
 این هر دو کون او راست

و در فضل مبارک میفرماید که چون خدا اقیامت مسیتین
 و مشخص باشد چون شریعت خدای موهوم و محیل باشد پس چه
 باز که نه موهوم و نه محیل باشد اما بکون شریعت خلقتش خدایا

و همتانک می پسندارند اما در مجله عالم روحانی میگویند که عالم
مردم است از این سبب میگویند که قوله تعالی **إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ**
لَهِیَ الْحَیْوَانِ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ یعنی سرای آخرت زنده
است و در جای دیگر فرموده **كُلُّ حَیْوَانٍ یَنْطِقُونَ**
یعنی هر سنگ و کلوخ آن عالم همه سخن گو باشند و بجز مردم که
نمی توانند سخن گفتن پس در آن عالم جز مردم چیسری دیگر
نمی تواند بود

حال باید دانست که همین صورت مردم صورت خاص
خداوند است جل جلاله که در این صورت باشد که ظهور کرده است
چیزی دیگر نماند که در عالم روحانی هم بدین صورت باشد که حضرت
رسول میفرماید **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ**
یعنی خدای تعالی آدم را بصورت خویش آفریده و حال معلوم
میشود که خدای تعالی در صورت آدم ظهور کرده است و آنچه بعضی
میگویند که خداوند بصورت خلق در میان خلق ظهور کرده است
برضی ایشان را هرزه سخن میگویند که خدای تعالی بصورت خلق
چون باشد اما خداوند مردم را بزرگ و شرف کرده است

و بحکم اضافه در این صورت خاص خویشتن در آورده است تا بحکم
حقیقت با ذات خویشتن رساند و غرض کل الهی آنکه از آفرینش
مردم حاصل شوند

در فصل مبارک میفرماید که خدای تعالی همه چیز را بری
مردم آفریده است و آنچه بعضی مردم را بسوی خود آفریده است
و از مرکز خاک تا خلقت الافلاک همه جماینها و روحانیها را باید که
بعد از خود ببرند و با معاد رسیدن هم بواسطه مردم است
فی الجمله مردمی که نیک باشد و در بندگی خداوند زمانی
تقصیر نهند و با اهل وعدت نزدیک باشد ایشانرا فرشته خوانند
چنانکه در کلام وارد شده است که قوله تعالی **وَكُنْجَعَلْنَاهُمْ مَلَکًا**
تَجْعَلْنَاهُ وَلَکُمْ سِنَاءٌ عَلَیْهِمْ مَا یَلْبَسُونَ نظم

فریدون فرخ فرشته بود ز شک و ز منبر برشته بود
پادشاهش یافت این نیکی تو داد و پش کن فریدون قوی
و مردمی که روی از خداوند زمان گردانیده باشند و بسوی خود
آورده باشند و کسانی دیگر را گمراه کنند آنها را شیطان و
غول و دیو خوانند و مردمی که در نیکی بدرجه فرشتگی نرسیده

نرسیده باشند و در بدی هم نه چون دیوان باشند ایشان را
پریان خوانند و گرویی که در باطن سخن زیاده از آن گویند
در ظاهر آنرا خصا هم پری خوانند و مردم پاکبیزه و خوش رو
از جمله کودکان و برهنا را هم پری خوانند و شاعران هم شوق
نیکو روی را و نیکو خوی را پری خوانند

و بابا سیدنا قدس الله روحه میگوید که این ترکان
نه از فرزند آدمی اند و بعضی ترکان را جستیان خوانند یعنی
پریان گویند پیش از حضرت آدم این جهان را پریان
داشتند اند یعنی ترکان

و در میان خلق در باره بهشت و دوزخ گفت و گو
اما مولانا علی ذکرة السلام چنین میفرماید که هر که میخواهد که شخص
صواب و شخص بهشت جاودانی را ببینند در مردی باید نگریست
که خلق را بخندای خواند و خندای داند و بر دین حریصی نکند
در این باب حضرت رسول علیه السلام در حدیث می فرماید
السَّالِمَانُ بَابُكَ مِنَ ابْوَابِ الْجَنَّةِ چون در بهشت مردی باشد
که پیش از کاشش هم مردی خواهد بود و در حدیث دیگر حضرت پیغمبر
فرموده که سلمان جان بهشت است چون جان بهشت مردی باشد

ابسته شخص بهشت هم مردی خواهد بود بدلیل این دو
حدیث که فرموده اند و جای دیگر و در فصول مبارک میفرماید
که شخص عذاب هم در دوزخ است که آن دویمی باشد و حب
آمد که اولی خود دوزخ باشد بدلیل عقلی و سستی میفرماید
که سنگ سیاه را چون عذاب خواهند کرد دویمی خواهند کرد
تا در مقابل خداوند بایستد و بعد عذابش کند و سنگ
سپید را ثواب خواهند داد چون شخص سلاش کند تا بر کف
خداوند خویشتش باشد حال چون نیکو بینی که سنگ سیاه

۳۱

و سنگ سپید در آن عالم همچون مردی باشند و جمله لوح و قلم
و وحش و گرسی و روح الامین و روح القدس و هر چه خواهی
دیدن و گفتن در جهان هم مردی باشد و خدای در آن عالم
بر این صورت باشد چه خبر باشد که نه بر این صورت باشد این
عالم خبر مستین و شخص باشد حال باید دل از مصنوعات و نیات
برسیباید داشت تا از ظلمات و ضلالت برهند و بروشنایی
عالم دین برسند طاعات و عبادات آن باشد که مردان خداوند
اما در کون تضاد این شناخت حاصل نمیشود و ممکن
حاصل شدن زیرا که کون تضاد کفر است و در کفر طلب برادر نمیشود

حال در کون ترتیب کویم و در کون ترتیب هسم آن
شناخت میسر نمی شود چه کون ترتیب هم کون شرک است ایشان چون
به عالم وحدت رسند که عالم خاص اوست خود را و خداوند خود را
باز شناسند و کل کائنات و موجودات را بدانند و هر یک
را در آنجا بجای خویش تن بتوانند شناخت و اهل تضاد و ترتیب
و وحدت این هر سه گروه از خداوند خویش تن بید آیند مثلاً
گروهی که عو و علای را نبینند و نه خواهند دید همین خود را بینند
و به ترس و خیالات راضی اند این گروه اهل تضاد باشند
گروهی که عو و علای را بینند و خود را هم نیز بینند و خواهند
این گروه اهل ترتیب خواهند بود و گروهی که همین او را بینند
و او را خواهند و او را خواهند و خود را هیچ نه بینند و هیچ
ندانند و نخواهند ایشان را اهل وحدت خواهند حال نمون
جده و جبهه باید تا از کون تضادی که کون کفر است بیرون
آیند و بکون ترتیب رسند و از کون ترتیب هم که کون شرک
و تضاد است جبهه باید کرد تا بیرون آیند و بکون وحدت
که کون حقیقت است و یکا یکی مولانا ست رسیده باشند
آن وقت ناجی در دستکار باشند

باز از اول مطلب بگویم تا مؤمنین بقیض برسند
کرده تضاد و ترتیب را چون مرک جسمانی ایشان برسد و ازین
دارد دنیا بروند با لکت باشند یعنی از خدا و خداوندی بیفتند
بعدم جاودانی خود رسند که دوزخ است و اهل وحدت به
حقیقت ناجی اند یعنی با خدا و خداوندی خود رسند که بهشت
سرمدی است به سبیل قول حضرت رسول علیه السلام که
سفرماید مَا بَعْدَ الدُّنْيَا دَارُ الْخَيْرِ وَ تَارَا ، و مولانا ع
ذکره السلام میفرماید که بقیامت هر کس بخدا رسید جاودانی
رسید و هر که از خداوند افتاد جاودانی افتاد چون خدا
همه اوست و هر که از همه افتاده باشد چه بماتد چون از
دنیا برفتی همین خداست و عدم جاودانی هر که خدا و خدا
میباشد سوار کش باد و هر که نیستی جاودانی سیباید
هم سوار کش باد که حضرت پیغمبر میفرماید وَ كَلِمَاتُ آفَاتٍ
بَعْدَ الْمَوْتِ یعنی هر که پیش از مرک جسمانی بیدار نگردد و بعد از
مرگ چه سود و چگونه بیدار شود در عدم اما محتسبان حق را
به آنچه در عالم جسمانی عذاب سخت نمایند در آخرت کم خواهد
بود مثلاً گفته اند که شاکناه کسبیه خدای تعالی شمارا

در دوزخ کنند فرشتگان بمردهای آهستین و آتشین
و مغز شمارا خورد و گردانند و خاکستر کنند و بار دیگر زندگینند
و همیشه شمارا می رنجانند و باشند و ماران و کژدمان شمارا
سیکزدند و از اینها خلق را می ترسانند تا کنگاه کتر
کنند و بر کناه کردن و سیس نشوند و یکدیگر را هلاک نکسند تا
روحی عالم جسمانی بر قفسه اربابانند و به عالم روحانی و کون حقیقت
توانند رسید و همچنان چسبند که در عالم بخورند بدان سبب بخورند
و خرم باشند و امیدوارند که تا در طاعت بکوشند مثلاً
گویند بهشت بارخ و بوستان و آبهای روان و درختان ناز
و میوه های خوش بوی و حوران و پر یان و نشست و برخاست
بایشان در قصرهای گشتتعالی از زردی کی از سیم و تختهای
آراسته و درخت و خوردنی های همه مرغ بریان و نان و حلواها
باشد و پدید شاه ناصر خسرو فرماید

کس نبردی نام فردوس برین را بر زبان
گردد بهر مرغ و نان و کلیه و صلواتی

له در دیوان ناصر خسرو که در طهران در سنه ۱۳۰۵ هجری چاپ شد در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱
روحی نامی که در این کتاب کی کردی اگر بهشت
بر امید نان و یکتقلید و صلواتی

و گویند

و گویند شراباً طوراً خوردند خداوند تعالی در آنجا شمارا می کند
که قوله تعالی وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا مانند اینها امید
سیکسند که اگر بکوشند مگر بخندای برسند و بعضی محققان گفته اند که
اگر شما کناه کنید و در خواستهای شما که در جهان بگردید و بخواهید
بمانید که در کلام فرموده تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالسُّورُحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
کام و مقدس است تحسین آلف سَنَةٍ و بهشت و هزار سال هم
گفته اند که شمارا موش و خرگوش و خوک کنند البته آن
وقت این صورتها بصاحبان آنها نیکو نخواهد نمود باز در جنب
آن صورتها آنها را ترسانند و امیدوارشان هم بکسند
آن وقت هم اگر طاعت دارید بجزار رحمت خدای تعالی خواهید
رسید و اگر طاعت ندارید در درک پنجاه هزار سال بمانید
و فریاد کنید که یا کینه کنی کنت ترا آفات و در آنجا سیکس
بفریاد شما بازسد و خدا پرستی آن است که عزیز می گفته است فردا
و دو قدم پیش نیت تا در دوست

تو در اول قدم بی مانی

له آیه ۴ از سوره النبا (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰)

و خداوند

و خداوند قیامت میفرماید که صواب قربت با خداست
چون تو هیچ نباشی همه او باشد قربت از این نزدیکتر نخواهد
و دیگر عزو و علا میفرماید که دعوت با خدا و خدائی سیکم نه با خدا
شناسی و خدا پرستی پس در جمله حقیقت که فضول مبارک
بر این معنی معتبر است که خلق را در این عالم عدم خویش را بد
دیدن تا بحکم حقیقت با خدا و خدائی رسند و از کون کفند
و تضاد و ترشیب برهند که در این مطلب حضرت رسول اکرم میفرماید
مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ

و با استیذان قدس سوره میفرماید که امتیدی که با خدا
بوانم داری باین برادران مؤمن دست کوته نکن، و بحکم حقیقت
سخنان محققان یکی باشند همچنانکه ذات ایشان یکیست
بحکم اضافه عبارتشان گسته و پراکنده باشد همچنانکه
شخص شان جدا و پراکنده میباشد و اهل وحدت همه مؤمن و موافق
و عارف اند مولانا توضیح از خدائی داده و بهو حسبت و کفنی

باب ششم در بیان معنی نظم کردن این دیوان
و حمد و ثنای مولانا تقدس ذکره و اعلیٰ کلیته، باین سبب
گفته شد که همه عزو و علا به نظم و نثر بندگان حاجت است

عزو و علا را ای این هر دو عالم است بقول و منسل بندگان
چه حاجت دارد بآن سبب گفته شد که تا ذکر او باقی ماند
چنانکه شعرا می خوب حضرت محمد مصطفی را جان خویش
گفته اند تا نام ایشان بر روی عالم باقی ماند که حال او نه چنان
حال خلق باشد که ذات او جل جلاله ابد الابدین باقی است و
اورا نه اول است و نه آخر و نه ظاهر و نه باطن و او هو
بگل شمع فکدیگ و عظیم است چه جای آنکه نام و ذکر او
بزبان خلق که نیست بحقیقت اند بماند باقی یا نماند پس
عزو و علا از همه چیز منزله است و نیز او به یکس حاجت ندارد
و همه کس را با او حاجت است که فرموده عَمَّا يَقُولُونَ
الظَّالِمُونَ عَلَوْا أَكْبَرًا و این نظم و نثر که گسترین بندگان
او جل شانه گفته است بآن سبب گفته است که تا آنجا
چیزی بدانشند و بنده بفضل و رحمت بی انتهای او قدر نفس
خویشتر این قدر رسیده اند که اگر ندانستی نتوانستی گفت و
نیز بدان سبب گفته است که تا اسم بنده باقی ماند، هر که را غم روزگار
باشد از خدا و خدائی بیفتد و گویند که حضرت سلمان خدا
رسیده و هر که بنده ابرو بسلمان روزگار باشد فی الجمله بسلامت

سیباید بود یا با سکه و حضرت پیغمبر بهین سبب فرمود
 اند که بَعْدَ الدُّنْيَا ذَارَ الْجَنَّةَ وَ نَارًا

باز بر سخن خویش شوم و نیز به سوی او گفته است
 تا اورا تشریف حقیقی دهند که این تشریف حقیقی خداوند ذکره اسلام
 ارزانی داشته به هر کس که دهد اگر آن کس سر بدینا و آخرت فرود
 آورده و به جهت بسوی عالم ارواح و اجسام بگشاید و دید با از سر کند
 باور بدن سر بکنده با و در پیش کرک و کفار و سگ انداخته با و عزیزی فرمود
 فرود هر که چون کرکس به مرداری فرود آید و در
 کی تواند هیچ طوطی طعم شکر و شستن
 و در جای دیگر فرموده ' رباعی '،

مرغی که خیر ندارد از آب زلال
 منقار آب شور دارد همه سال
 کر آب حیات را به پیشش آرند
 زان آب خورده خورده باشد همه سال

و دیگر نه بان سبب گفته شده که ذکر در میان خلائق باقی بماند زیرا
 که عزت و علا بسته را به بقا گردانید و ابدال ابدین به بیعتی او
 عزت و علا باقی و پاینده بماند آنگاه اگر ذکر بنده باقی و پاینده بماند

یا نماند بنده را از آن چه سود و چه زیان لغو و بانه بنده
 را ملعون کند و خود در دو عالم بنده را را وجودی نماند و بعد
 جاودانی افستند آن گاه ذکر بنده باقی باشد یا نباشد
 و آن وقت باز بنده را بهم از آن چه سود و چه زیان نماند
 بنده که در عدم باشد او را از هیچ چیز خبر نباشد
 از خدائی که هست و نه از خلق که نیست هر کس که بعد
 افتاد او همچون حال سگ باشد

شخصی از مولانا علی ذکره السلام سؤال کرد که یا
 مولانا شما منبع رحمت و فضل و کرم و لطف سیب باشی سکه را
 هم بشخص و جان باز آرد و بر او رحمت کن حضرت مولانا بجا
 فرموده اند که مولانا اگر هم رحمت بکنند اما او نیست شده از کجا باز
 آید سرائی که همه نیست شد حد آن بجا باشد فی الجمله هر چه در حق
 جده سلطان میسند همان سکه باشد و هر چه در حق جده موقان گویند
 همان سلطان باشد بنده از خدا و خدائی بیفتاد و اگر کسی
 گوید بسوی چه گویند بسوی برادران مؤمن که همچون مایان
 ضعیف تر باشند و از آن گفته که سخن نظم بر خاطر مردم
 آینه و دل آویز تر از سخن نثر باشد زیرا که با نظم افش خیر
 باشد

باشد مؤنان بسبب ضعیفی در عالم تضاد مانده باشند
چون بر این معنی توقف یا بند جسد کنند و بگویند که از
کون تضاد بکون ترتیب رسند و اگر بکون ترتیب مانده باشند
جذب و جذب بکون و وحدت رسند چرا که کون وحدت را
نهایتی نباشد زیرا که صفات مقدس او را نه سبب است
و نه بدایت و نه نهایت و نه اول و نه آخر مثلاً علم قدرت
است و فیض و رحمت و احسان و هر چیز یا نسبت
بعینه و علایق آنرا نهایت نیست

پس کتابی باشد که بکون وحدت رسیده باشد و
امروزه قیامت است جسد باید کرد که هر چند نیکی کنی
از خدا بیش یابی کشته اند که هر که یک قدم پیش او آید
خداوند تعالی دو کام پیش از آید خداوند علی ذکره السلام
میفرماید که آن ای حاجیان خانه حقیقت خدا امروز که روز
قیامت است جسد کنیه تا مولانا جل جلاله همه را توضیح
از ذاتی دارد بغض و کره و حسنه

باب هفتم در معنی تواریخ و در تاریخ تمام
شدن این کتاب از بهر حکمت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

چندین سده موافق این هر دو تاریخ اسکندر رومی سده
و آن هم موافق این هر سه تاریخ از صدر کونین عرخیام
نشا پوری و ابوالفتح بطامی و منظر اسفرائینی در عهد ملک
شاه سلجوقی در زمین عراق چندین سده و این تواریخ آنکه
بهجتان در تقویم بنویسند و از تاریخ کواکب سیاره تا باخر
و در عطار و از تاریخ کواکب ثوابت و حساب کواکب
بر صدر رساله یکدرج بروند و هر سه سی و شش هزار سال
جمله خلقت بگردند و در این روز ماه سده تمام در سلطان بود
و محبوق در جزا بود و ادب شمس هم در جزا بود و دیگر آرایه هم
بدین حساب باید کرد از تاریخ انبسیای اولو العزم تا آخر دور
آدم سر ندیدی و از تاریخ امامان ستر صلوات الله علیهم
چنین فرماید که هفت هزار سال قائم قیامت مذکور و ابجد و تاریخ
ظهور کنند و چون هفت بار ظهور کنند آن بار هفتم را
قیامت القیامات گویند و در این دور ما قائم قیامت
گویند و در اقلیم چهارم که اقلیم شمس است در زمین
بابل دیار عجم از میان جبل مینی کوه دیلمان بر قلعه اکرم
مولانا بود و از اول این ظهور مبارک تا بوقت تمام شدن

این دیوان که بیش چهل سال شمس بود این
منتهی با تمام رسید و تصحیح مولا
یا مولانا، تمت کتاب چون
ملک الوهاب
تمام شد

مطلوب المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عرفنا بنفسه علمنا من شكره
وقد فتح لنا بآبائنا أبواب العلم وبرؤيته ودلنا
لاخلاص في توحيدِهِ هر چند که این کترین بندگان
دعوت ما دین محمدهای خود را قایل آن نمیدانند که از علم
سخن گوید اما چون حضرت علیا لایزال نافدا اشارت فرمود
اند که بنده آنچه از فضول مبارک مقتدر و از کتب پیوان
دین خوانده و از معاملات شنیده شتم با مؤمنان طالب
تفسیر کن بموجب فرمان این بنده و کسب این چند کلمه
انتخاب کرده تا کسانی که طالب دین حق باشند ایشانرا
فهم این معانی دشوار نباشد چون ترکیب وجود آدمی از
چهار طبایع خالی نیست این مختصر را بر ابر طلبایع چهارگان

بر چهار فصل اختصار کرده شد تا کسی که طالب دین حق
باشند پیروی نمایند و این رساله را مطلوب المؤمنین
نام نهاده شده و این حقیر را توفیق بحکم عظیم خداوند
عزیزان و اصحاب زاده هم آید **تَوْفِيقُهُمْ** اخیرات که چون
این رساله را ملاحظه نمایند از لفظ رکیکت و یا معنی ناهایکا
و یا سهوی و خطائی بینند آرا از این بسنده عام تا تمام دانه
و اصلاح در آن ارزانی دارند و آرا از راه حکمت بذیل
شفقت پیوسته اند و اگر سخن پسندیده و معنی بیایکا به بینند
آرا از وجود مبارک خداوند زمان ذکره السلام دانند و هیچ
رضا استماع فرمایند و این ضعیف ذلیل را بدعای خیر
یاد نسیم نمایند

فهرست تفصیلی مطلوب المؤمنین که تفصیلی می باشد
این است **فصل اول** در بیان مبدا و معاد **فصل دوم**
در بیان مؤمن اسماعیلی **فصل سوم** در بیان تولا و تبرا
فصل چهارم در بیان هفت ارکان شریعت
فصل اول در بیان مبدا و معاد مرد عاقل را
دانست که مبدا وجود آدمی از اثر باری تعالی

بیا بنی عقل و نفس و افلاک و انجسم و تاثیرات طایع موجود
میشود و این عالم سفلی اثری است از عالم علوی چنانچه از کثرت
آفتاب و آثار دلائل عقل معلوم میشود که آنفسرید کار را سبحانه
و تعالی مقصود از آفرینش عالم آدم بوده است بدین معنی که
قوله تعالی **كُلُّكَ لَكَ لِمَا خَلَقْتُ الْاَحْلَاكَ** و علم و معرفت
که در آدمی موجود است در افلاک و انجسم و معادن و باقی
حیوانات موجود نیست و آدمی را از جسمه موجودات برگزیده
است بدین معنی که **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ**
فِي الْاَلْبَرَةِ وَالْبَحْرِ و چون مبدا وجود آدمی از امر واجب
الوجود موجود شد و مقصود آفرینش این عالم او بود و او
شریف تر جوهری است پس هر آدم عاقل را واجب باشد که
مبدا و معاد خود را چنانچه مشروط است بجای آورد و بداند که
از کجا آمده و بچه کار آمده و بازگشت او بجا خواهد بود تا خود را و
آفرینش عالم را بداند و باطل نکرده باشد و این معنی
جز بمعرفت آنفسرید کار حق سبحانه تعالی حاصل نیست و
معرفت آنفسرید کار جز بمعرفت رسول علیه السلام و فرزندان

بحق او که امام زمان و خلیفه دومی و قائم مقام ادیند
 حاصل نیست بدین معنی که قوله تعالی اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ
 خَلِیْفَةً لِّهٖ و حدیث حضرت رسول علیه السلام است که
 لَوُ خَلَّتِ الْاَرْضُ مِنْ اِمَامٍ سَاعَةً لَّمَّا دَتْ بِاَهْلِهَا وَ
 مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَمَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً
 وَ الْجَاهِلُ فِی النَّارِ یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را
 نشناسد مرگ او مرگ جاهلان باشد و چون کرد کار خود را
 بدانت و معرفت رسول و امام زمان حاصل کرد سبده و
 معاد خود را دانسته باشد بعد از آن بروی واجب باشد
 شرائط بندگی و منبرمان برداری بدین معنی که قوله تعالی
 وَ مَا خَلَقْتُ الْاِنْسَ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لَیْعْبُدُونِ یعنی نیافریدم
 پری و آدمی را الا از بهر آنکه مرا پرستند و شناسند و عبادت
 کنند پس پرستیدن موقوف است بشناخت و شناختن
 حق تعالی بقول تفصیل میشود زیرا که هر معرفت و هر صفتی که انشا
 ست بی تعلیم حاصل نمیشود پس شناختن حق تعالی شکل ترین
 چیز است و حق اولاً بود که تعلیم احتیاج داشته باشد و بن

تعلیم بمعلی رسد که او را با کتاب معرفت پیچ احتیاج نباشد
 پس بر جوهری که مقصود آفرینش این عالم او بوده
 واجب نکند که مانند حیوان بخورد و بنسپد و لذات نفسانی
 مشغول شود و در امر و نوای تقصیر کند تا از حیوان باز پست بود
 بدین معنی که قوله تعالی اِلَّا کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَصْلُ سَبِیْلٍ
 افتاده باشد پس بهر وقتی که مرد عاقل بر موجب امر و فرمان
 امام زمان نامور بامر معتمد صادق باشد مال و عیال و جان
 و تن که همه عاریت است همه را در حق بذل کنند و وجود
 خویش را کلی از پیش بردارند چنانچه از امر واجب الوجود
 موجود شده است از این عالم مجازی نیز بعالم حقیقی باز گرد
 بدین معنی که قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ یَّکُیْجِعُ اِلَیَّ اَصْلَیْهِ بامعنا
 خود رسیده باشد این است شرط مبدء و معاد باز گرد
 باصل خود همه چیز از صفاتی و لغت و دار زیر
 در بیان مؤمن اسماعیلی جماعتی که در
 دین حق اند و خود را اسماعیلی میدانند
 میباشد که شرط مؤمنی و معنی اسماعیلی را بدانند معنی اسماعیلی را

با نیت سنی اسماعیلی آن است که هر که دعوی مؤمنی کند
 اورا باید سه نشان داشته باشد اول معرفت امام زمان
 اورا حاصل باشد با ثبات حجت اعظم و ما مور امر و فرمان
 محکم صادق باشد و یک لحظه از ذکر و فکر حق تعالی نباشد
 دویم رکنای معنی هر چه بدورسد از غیر دشته و نفع و ضرر
 بدان متغیر نباشد، سیوم تسلیم یعنی باز سپردن عو باز
 سپردن آن باشد که هر چه هست و به آن جهان نخواهد شد
 همه را عاریت داند و باز سپارد چون جان و مال و عیال
 که همه عاریت است و باقی حالات دنیا را در راه حق بذل کند
 تا بدرجه مؤمنی رسیده باشد بدین معنی که فَلَا وَرَثَةَ لَكَ
 يَوْمَئِذٍ حَتَّى يُحْكَمَ لَكَ فِيمَا تَبَخَّرَ بِنَفْسِكَ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
 فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا
 بعد از آن موثق باید شدن بدین معنی که قوله تعالی يَوْمَئِذٍ
 بِالْعَنَيْبِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و موثق را هم سه
 نشان باشد اول حق الیقین یعنی درستی یقین دویم

له آیه ۳ از سوره النجم (۱۷) آیه ۳ از سوره البقره (۱۱)

له آیه ۳ از سوره البقره (۱۱)

عزرا یقین

علم الیقین یعنی دانستن یقین سیوم عین الیقین یعنی
 ذات و حقیقت را به یقین دانستن حق الیقین درجه مؤمنانی
 باشد که از دنیا روی با آخرت دارند و علم الیقین درجه مؤمنانی
 باشد که بدرجه کمال آخرت رسیده باشند و عین الیقین درجه
 مؤمنانی باشد که از دنیا و آخرت بگذرند و ایشان اهل وعد
 باشند و بدرجه وحدت و حق توان رسید که از هستی خود
 بکل الوجود بسترند و بهشت و ثواب و کمال خود نطلبند از
 دنیا و آخرت از هر دو بگذرند بدین معنی که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ
 حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهَاجِرًا عَلَى أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى
 و رسول علیه السلام فرمودند که دنیا حرام است بر اهل آخرت
 و آخرت حرام است بر اهل دنیا و هر دو حرام است بر اهل الله
 تعالی این شرط مؤمن اسماعیلی که یاد کرده شده بود ولی ما
 در پنهان توتی و تبستر او و هر که
فصل سیوم
 دعوی دین داری کند او را

دوچین چاره نباشد اول توتی و دویم تبستر و تبراین
 معنی که الَّذِينَ لَهُمْ حُبُّ اللَّهِ وَبَعْضُ فِي اللَّهِ حَقِيقَتِ

توتی

توئی روی با کسی کردن است و حقیقت تبسرا از غیر او نیز
شدن

و توئی تبسرا را هر یک ظاهری و باطنی هست تو لا
ظاهر آنکه روی با نیکان کنند و تو لای باطن آنکه روی
با نمر خدا کنند یعنی امام زمان و تبسرای ظاهر آنکه
از بد آن بسترند و بیزار شوند و تبسرای باطن آنکه از هر چه
جزا دست ببرند و بستر شوند و توئی و تبسرا
بچهار چیز تمام شود اول معرفت دوم محبت سوم
هجرت چهارم جهاد و این چهار چیز را هر یک را ظاهر
و باطنی هست ظاهر معرفت آنکه خدا را بر وجه اینی امام زمان
که خلیفه اوست بشناسند و باطنش آنکه غیر او را نشناسند
و ظاهر محبت آنکه او را بپرستند و دوست دارند و باطنش
آنکه هر چه جزا دست او را دوست ندارند و ظاهر هجرت آنکه
از دشمنان او بسترند و بیزار باشند و باطنش آنکه هر چه
جزا دست چون عیال و جان و تن که همه عاریت است از
همه بسترند و بیزار شوند و ظاهر جهاد آنکه با دشمنان حق نمی
کنند و باطنش آنکه با خود در ترک لذات و شهوات

کوشش نمایند و جهاد کنند و همه را در راه حق نیست کردن
چون این معانی را بجای آورده باشند توئی و تبسرای
حقیقی درست شده باشد این است شش طوئی و تبسرای
حقیقی که یاد کرده شد بجز و بی زمان

فصل چهارم

در بیان هفت ارکان شریعت
و تأویل آن، نیز دیکت بر

طائفه روشن است که پیشتر از ظاهر بیاطن هیچ چیز نتوان
رسید و هر چیزیکه موجود است او را ظاهری و باطنی است
مثلاً ظاهر که عالم سفلی است و عالم باطن که عالم علوی است
و هر چه در این عالم سفلی که ظاهر است موجود است در عالم باطن
موجود خواهد شد

اول ظاهر شریعت آنکه پوست موجود میشود بعد از آن
مغزو و اندک دبار که مقصود است بکمال میرسد پس هر که در حق
خدا پرستی کند باید که اول ظاهر شریعت که پوست است بدانش کار
ببندد و از امر و نواهی آن که هفت ارکان شریعت بر
قانون شریعت بجای آورد و بعد از آنکه ارکان ظاهری را بجای
آورده باشد و خواه که معنی آن را بداند که باطن است و بداند

از این عالم سفلی بدان عالم باطن باز کرد و بیعتام اصلی خود
رسد برین موجب باید که صفت ارکان حقیقت را بجای
آورد تا مرد حقیقت بوده باشد

اول شهادت، و شهادت آن باشد که خدایا یا امام
زمان شناسی بدین معنی که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**
دویم طهارت، و طهارت آن باشد که از آئین سنت
گذشته دست برداری و بر هر چه امام زمان فرماید حق دانی و طبع
امرا و باشی بدین معنی که **قوله تعالى الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ**
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

سیوم نماز است، و نماز آن است که یک نفس
از طاعت خدا و رسول خدا و خلیفه خدا غافل نباشی تا پیوسته
در نماز باشی بدین معنی که **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**
چهارم روزه است، و روزه آن باشد که هفت
اعضای خود را از غذا هر دو باطن بفرمان خدای تعالی بسته کردی
بدین معنی که **قوله تعالى قَالَتْ مريم إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا**

له آیه ۴۴ از سوره البقره (II) له آیه ۲۷ از سوره النساء (۱۷) له آیه ۲۳ از
سوره الماعن (xx) له آیه ۲۷ از سوره مريم (xxv)

خمس زکات، و زکات آن باشد که هر چه خدای
تعالی بخواهد ازانی داشته باشد ده یک بیت المال امام زمان
پرسانی یا آنچه بفرمان مولانا برادر مؤمن ازانی داری و
حق فستاد مسکین باز گیر بدین معنی که **قوله تعالى وَبِذِكْرِ**
الزَّكَاةِ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ

ششم جهاد، و جهاد آن باشد که بانفس خود
خود جنگ کنی و او را بجستی، فردا، نفس مردود است او را رد
کنید پس مکان بر عالم سرمد کنید و از هر چه جز خدا
باشد بسترید و جان و تن خود را در راه حق بذل کنید بدین معنی
که **وَالْجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ**
هفتم حج است، و حج آن باشد که دست از این

سرای فانی برداری و طلب سرای باقی کنی بدین معنی که **وَمَا هَذِهِ**
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَّ
الْحَيَاةِ لَکُمْ کُلَّهَا لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که و این است طریقه
اهل حج باطن،

و باید که تاویل صفت ارکان شریعت بدین معنی بوجبی که

له آیه ۴۴ از سوره البقره (II) له آیه ۲۷ از سوره النساء (۱۷) له آیه ۲۳ از
سوره الماعن (xx) له آیه ۲۷ از سوره مريم (xxv)

یاد کرده شد بجای آرند تا مرد حقیقت باشد که امر و نواهی
و تکالیف شرعی بسیار آسان تر است از تکالیف حقیقی بدان
سبب که مرد شریعت اگر هر طاعتی که در شریعت بر او واجب
باشد بدو ساعت در شبان روزی توانست کرد و بعد از
آن بپرستم و کعب و کار دینوی که باشد مشغول شوند و حکم
شریعت خدای پرست و دستکار بود و امر و نواهی حقیقت
و شوار ترست بدان سبب که مرد حقیقت اگر طریقه العینی از
نماز و روزه و طاعت امر و نواهی باطنی باز ماند و غافل شود
در آن وقت هر چه گوید و بپسند و کند نه بسوی خدا باشد
بلکه اگر کاشه آبی و یا لقمه نانی بی یاد خدای تعالی از جهت
رفع تشنگی و کرسنگی خورد و او را رفع نمکند و آن آب
نان بر او حرام باشد بحکم حقیقت و او مرد حقیقت و اهل
باطن نبود بلکه هر طاعتی که کرده باشد ضایع بود و او خدای
پرست و دستکار نبود و جاعلی که خود را بدین توت نمی بیند
و با امر و نواهی حقیقی قیام نمیتواند نمود و الا آنکه دست
از طاعت شریعت کوتاه نکند که **حَسْبُ الدِّينِ وَالْآخِرَةِ**

تله آیه ۱۱ از سوره الحج (XXII)

باشد

باشد و هر که خلاف این کند نه مرد شریعت باشد و نه مرد
حقیقت است لمحمد و بی دین باشد و حق تعالی بکنان
توفیق طاعت ظاهر و باطن ارزانی دارد و برابر حق
تعالی و فرمان امام زمان و متابعت قسره آن و اخبار حضرت
رسول علیه السلام بدارد و ثابت قدم دارد و از وسوسه
شیطان و جور و ظلم ظالمان و بلاهای ناکبان و فتنه های
آخر زمان در امان خود بدارد یا صاحب العصر و الزمان
آمین یا رب العالمین بر حمتک یا اکر
الرَّاحِمِينَ

تمام شد

رسالة مطلوب المؤمنین بتاريخ ۱۵

صفر المظفر ۱۳۵۲ هـ

فهرست اسما و اصطلاحات

که در کتاب هفت باب موجود است

(نمره با پیوسته های نسخه اصلی اشاره است که در حاشی نوشته)

آبا (آسمانها)	۲۵	امام زمان	۷-۱۶
ابراہیم	۹	امام ستقر	۱۲-۸
ابلیس	۹	امان (عشر ثانی از امامان)	۱۸
آخرت	۲۳	اقتضات (طبایع)	۲۵
انوار الرسول	۲۳	امیر حمید بسود	۲۲
آدم	۶-۲۰-۲۸	انجیبا	۹
آدم و آتش	۸-۹	انبیا و اولیا	۶
آدم سرخبر	۴۰	انسان صغیر	۲۵
اصغیان	۳	انسان کبیر	۲۵
اضافات هر گونه	۲۳	اوصیا (عشر اول از امامان)	۱۸
اضافی و حقیقی	۲۶	اولی	۳۰
اُنکوت (قلند)	۴۰	اہل بیست	۹
امام (مولانا)	۷-۸	اہل ترقیب	۲۳-۲۶-۳۳

اہل تضاد	۲۳-۲۶-۳۲	ترسا	۱۱
اہل دوزخ	۹	ترکان	۲۹
اہل وحدت	۲۳-۲۶-۳۸-۳۲	تشریف حقیقی	۳۷
بابا سیدنا	۱۱-۲۶-۲۹-۳۵	تطبیق	۳
بابا سیدنا حسن صباح	۲۰	تقی احمد (مولانا)	۱۸
بابل (زمین)	۴۰	بابر جعفری	۱۸
باطن طریقت	۱۰	جان	۴
براییم (است ملک بزواق)	۹	جد و جد	۲۲-۲۹
بصره	۱۵	جماعت قائم	۴
بنگداد	۱۷	جماعت محقق	۴-۱۳
بیشت	۳۴-۳۰-۲۹-۲۰-۱۹-۴	جماعت ناجید	۵
پردہ تقیہ	۲۱	جو و دان	۱۰
پریان	۲۹	حجت اکبر	۲۰
پیغمبر	۱۷-۱۵-۱۴-۱۳-۹-۲۲-۲۷-۱۹	حجت خدای	۲۲
تاریخ اسکندریہ	۴۰	حجت قائم	۲۳
تاریخ الامان ستقر	۴۰	حجت وقائم	۲۰
تاویل	۱۰-۲۴	حدود دین	۲۱

۲۲	حدیث فرزند	۲۲	خداوند حسن کبیر
۲۲	حسن (خداوند تقدس اسما)	۲۲-۲۷-۲۹	خداوند ذکرة السلام
۲۲	حسن کبیر (خداوند)	۵-۱۳-۲۸	خداوند زمان
۲۱	حسین عبدالحکمت	۲۱	خداوند علی ذکرة السجود الشیخ
۲۱-۲۰	حضرت مولانا	۲۱	خداوند علی ذکرة السلام
۲۱	حکیم تقیہ	۳۵	خداوند قیامت
۲۸	حکیم حقیقت	۲۲	خداوند محمد تقدس اسما
۱۹-۲۱	حکیم شریعت	۲۲	خداوند ی مولانا علی ذکرة السلام
۱۰-۱۱-۱۹	حکیم قیامت	۱۰	خضر
۱۷	حکوان بغداد	۱۶-۱۷-۱۸	خطیب مولانا علی
۲۱	حمید	۱۷	خورشید قیامت
۲۲	حیدر محمود (امیر)	۲۴	دکتر قییم (مولانا)
۵-۳۵	خداپرستی	۲۳	دعوت سیدنا
۲-۳-۳۵	خداشناسی (اسلام دین)	۱۸	دعوت قیامت
۲۲	خداوند جبر موجودات	۱۹	دعوت مبارک
۲۲	خداوند حسن (ولادت)	۱۶-۱۷-۱۸	دمشق
۲۲	خداوند حسن جل شانہ	۹-۱۹	دور شریعت

۲۱	سیدنا حسن	۱۹-۲۰-۲۱	دور قیامت
۱۰	شب ظاہر شریعت	۴-۸-۲۰-۲۹-۳۰	دور رخ
۱۸	شخصیت (امام)	۳۰	دیوبند
۳۶	شعرا	۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱	دیلمان
۳۱	شناخت	۳	دیلمی
۱۰	شنبه (موسی)	۲۹	دیو
۸-۹	شولیم (ملک)	۱۰	ذوالقرنین
۱۲	شعیبیان	۶-۷-۱۳-۲۸-۳۰-۳۳-۳۵	رسول
۸	صابیه (امت آدم)	۳۱	روح الایمن
۳	صفات	۳۱	روح المقدس
۱۸	صور قیامت	۸	زین العابدین
۲۸	صورت آدم	۱۳	سائین (بیت)
۲۷	صورت خاتم خداوند	۲۶	سختان محققان
۱۰	طوبی سینا	۱۴-۳۲-۳۸-۳۹	سکده
۱۲	ظاہر و باطن	۱۴-۳۰-۳۷-۳۹	سلطان
۹-۱۰	ظاہر شریعت	۱۲	سنتی
۶-۱۲-۱۶-۱۷-۲۰-۲۱-۲۸-۳۰-۳۱	ظہور	۲۳-۳۰	سیدنا

عالم تضاد	۳۹	عیسی و زقیات (صن صبا)	۲۰
عالم جسمانی	۲۴-۲۶-۳۳	عذر رقم	۱۴
عالم روحانی	۲۶-۲۷-۳۲	غول	۲۹
عالم وحدت	۳۱	ابوالفتح بطلانی	۴۰
عبدالله سبا	۱۴	فرزند (حدیث)	۲۲
عبدالله عباس	۱۵	فرشته	۲۸-۲۹
عجم	۴۰	فرشتگان	۳۳
عراق	۴۰	فرعون	۱۰
عزقات	۸	فریدون	۲۹
علم سرخ	۲۱	فضل امیر جمید بسعود	۲۲
علم قیامت	۱۵	فضل تازی خداوند ذکره التلام	۲۲
علی ابن ابی طالب	۳-۱۵	فضل فارسی	۲۳
علی ذکره ابو جود و تشیح	۵-۱۸	فضل قاضی مسعود	۲۱
علی ذکره التلام	۲۱	فضل مبارک	۲۲-۲۳-۱۸-۱۷-۱۵
علی (مولانا)	۱۴	فصول	۲۴
عمر خیام نسا پوری	۴۰	فصول مبارک	۳۰-۳۵
عیسی	۱۱-۱۲	فضل ده خداوند	۲۱

قاسم التار و ایخته	۱۵	کون ترتب	۳۱-۳۲-۳۹
قاضی مسعود	۲۱	کون تضاد	۳۱-۳۲
قائم	۲۰-۲۱	کون وحدت	۳۲-۳۹
قائم قیامت	۱۰-۲۰-۴۰	لوح و قلم و عرش و کرسی	۳۱
قائم القيامة	۵-۱۱-۱۳-۱۵	مشتبهان	۳
قائم (عشر ثلث از امامان)	۱۸	مجادله	۴
قائمان	۲-۴	محققان	۶-۳۳-۳۴-۳۶
قائمان و محققان	۵	محققان (قائمان)	۲
قائمان که محققان روزگار اند	۱۲	محققان روزگار	۱۲-۱۳
قید	۵	محققان و قائمان	۵
قرآن	۴-۶-۷-۱۴	محمد (خداوند)	۲۲
قرزین	۴-۱۹	محمد باقر	۱۸
قطب	۱۲	محمد بن حسن عسکری	۱۳
قیامت	۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰	محمد ابن حنفیه	۱۳
قیامت القيامة	۴۰	محمد مصطفی	۱۳-۳۶-۴۰
کوشکها	۲۱	محمد مهدی	۱۳
کون حقیقت (کون وحدت)	۳۲-۳۳	مرد حقیقت	۲۷

۱۲-۴۰	مستقر	۳-۳۷	سُنَن
۲۱	مسعود (قاضی)	۳۵	مولیید
۱۰	میجا	۱۰	موسی
۱۷	مشرق	۱۵-۱۷-۱۸	مولانا علی
۱۶-۱۷-۱۸	مصر	۲۳	مولانا ذکره السلام
۱۷	مصطفی نزار لکڑه و سجود و تسبیح	۲۷-۳۰	مولانا علی ذکره السلام
۴۰	مظفر اسفرائینی	۳۳-۳۸	مولانا ذکره السلام (ممدی)
۲۲	معجزه	۱۷-۱۸	مصدی
۱۱	معد	۲۱	مُهر المئی
۸	معرفت	۲۱	مُهر تقیہ
۱۷	مغرب	۳۲	ناجی و رستگار
۹-۱۳	ملک السلام	۱۳	نارن (بُت)
۴۰	ملک شاه سلجوقی	۳۴	ناصر خسرو (سیدشاه)
۸-۹	ملک شولیم	۱۷-۱۸	نزار (مصطفی)
۹	ملک یزداق	۶	نص قرآن
۳	منظره	۶-۹	نوح
۱۶-۱۷-۱۸	منبر	۵	وارسطه

۱۸	دس (عشر اول از امامان)	۱	هفت باب
۲۲	ولادت خداوند حسن	۱۳-۱۶	هندوستان
۲-۳-۴	وہم و خیال و پنداشت	۱۳	ہنود
۵	وہم و پنداشت	۹	یزداق (ملک)
فہرست اسما و اصطلاحات کہ در کتاب مطلوب المومنین			
موجودہ (نزدہ ہا مرجع پیمانی شہزادہ اصل است کہ در حاشیہ مرقوم است)			
۶	اشیات حجت عظم	۸-۹-۱۱	جہاد (ظاہر و باطن)
۱۰	ارکان ظاہری	۱۲	حج
۶-۸	انجیلی (موسوی)	۶	حجت عظم
۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰	امام زمان	۷	حق الیقین
۱۲-۱۳	امرو و اہل حق	۷-۱۳	حکم حقیقت
۱۳	اہل باطن	۱۰	خدا پرستی
۱۲	اہل حج باطن	۲	خداوند زمان ذکرہ السلام
۷	اہل وحدت	۹-۱۱	خلیفہ (امام زمان)
۸	انقض فی اللہ	۱	وحدت باطن
۸	تبرای ظاہر و باطن	۱-۲-۶	دین حق
۶	تسلیم	۳-۴-۷-۱۱-۱۳	رسول
۴-۵	تقسیم	۶	رضا
۸-۹	تولی و تبراہی حقیقی	۱۱-۱۳	روزہ
۸	تولای ظاہر و باطن	۱۱	زکوات
۶	جامعت دین حق	۶	شرط مومنی

۲	نخا و بان	۴	مرثیه ناخت حق
۱۰-۱۲-۱۳	مرد حقیقت (مؤمن)	۱۰	شهادت
۹	مرد خدا (نام زبان)	۱۴	صاحب العصر و الزمان
۱۲-۱۳	مرد شریعت	۱۲	ظاهری و باطنی
۱۱	مریم	۱۰	طهارت
۲	مطوب المؤمنین	۹-۱۱	ظاهری و باطنی
۸-۹	معرفت (ظاهری و باطنی)	۱۰	ظاهری و شریعت
۳	معرفت آفرین کار	۵	عالم حقیق
۵-۶	معلم صادق	۷	علم الیقین
۳	مقصود آفرینش این عالم	۷	عین الیقین
۱۳	محمد	۱	فصولی مبارک مقدس
۷	موقن	۱۳	قرآن
۱۱	نماز	۵	کتاب معرفت
۳-۵	واجب الوجود	۱	کتاب پیشروایان دین
۷	وحدت	۲-۳-۴-۵	سید و سجاد
۸-۹	هجرت (ظاهری و باطنی)	۲-۳	سید و وجود آدمی
۱۰	هفت ارکان حقیقت	۸-۹	صفت (ظاهری و باطنی)
۹-۱۰-۱۱	هفت ارکان شریعت	۱	صمد طوسی

مقتدر بهجت علی اصغر فیضی پیر شیریکتری اسلامی رسیده ایسی این ۴۳ جواقی
 در طبع نظری نبره امیر زاعلی انستیت عمده کاری بمی پست نبره طبع گردیده است و تا به امروز در
 روبرو